

اندیشه‌های سیاسی شیخ‌الرئیس

دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد
دانشیار گروه تاریخ - دانشگاه تهران

چکیده:

پژوهش حاضر به بررسی اندیشه‌های شیخ‌الرئیس می‌پردازد. ابوالحسن میرزا قاجار مشهور به شیخ‌الرئیس از عالمان برجسته دوره‌های ناصری و مظفری و عصر انقلاب مشروطیت ایران است. او از همفکران سید جمال‌الدین اسدآبادی و مروج اندیشه‌های اتحاد اسلام بود. شیخ‌الرئیس به عنوان عالمی تحول‌خواه به تأمل در علل ضعف و انحطاط مسلمین پرداخت و راه برون رفت از آن را در اتحاد مذاهب و حکومت‌های اسلامی دید. رساله اتحاد اسلام بیانگر اندیشه‌های سیاسی و طرح‌های حکومتی او است. او سرانجام درگیر در فعالیت‌های مشروطه خواهی شد و به مدافع پرشور انقلاب مشروطیت ایران بدل گشت.

واژگان کلیدی:

انحطاط مسلمانان - اتحاد ایران و عثمانی - اتحاد اسلام - استقلال خواهی.

اندیشه‌های سیاسی شیخ‌الرئیس

شاهزاده ابوالحسن میرزا، ملقب به شیخ‌الرئیس و متخلص به حیرت، از علمای معروف دوره ناصری و همفکران سید جمال‌الدین اسدآبادی بود. وی پسر محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه، پسر هشتم فتحعلی شاه قاجار است که در سال مرگ محمدشاه قاجار و آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، یعنی در سال ۱۲۶۴ قمری در تبریز متولد شد و سرانجام به سال ۱۳۳۶ قمری در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.^۱

عضویت شیخ‌الرئیس در انجمن اتحاد اسلام عثمانی^۲، که سید جمال آن را در این کشور پدید آورد تا برای وحدت مسلمین و کشورهای اسلامی تلاش کند. آشکارا از علائق ویژه سیاسی ریشه‌دار این شاهزاده قاجار که مقام اجتهاد داشت^۳، حکایت دارد. در روزگار ناصرالدین شاه، شیخ‌الرئیس چندی در خراسان توطن داشت، اما به دلیل مخالفت با آصف‌الدوله حاکم خراسان و انتقاد از حکومت، وقتی حاکم خراسان در اندیشه دستگیری و حبس او افتاد. مشهد را از طریق عشق‌آباد، به قصد عثمانی ترک گفت^۴. اعتمادالسلطنه، از دستگیری شیخ‌الرئیس در خراسان خبر داده است^۵. مهدی بامداد بی‌ذکر هیچ دلیلی این شاهزاده آزادیخواه قاجار را جاه‌طلب شمرده و نوشته است که «در مدت حیات خود کوشید که به جایی برسد، لکن حنایش چندان رنگ حسابی نمی‌گرفته و در هر شهری که وارد می‌شده، مردود و مورد طعن مردم و مخصوصاً روحانیون واقع می‌شده است»^۶.

شیخ‌الرئیس همانند تمام علمای آزاد اندیش و ترقیخواه زمان خویش، یک جهت انتقاد خود را متوجه علمای سنت‌گرا کرده بود و چون از ضرورت تحول در اندیشه دینی سخن می‌گفت، متهم به بابی‌گری یا شیخی‌گری، یعنی اتهام رایج زمانه خود گردید. ملک‌زاده می‌نویسد:

«شیخ‌الرئیس با این که شاهزاده و از خانواده سلطنت بود، فطرتاً آزادیخواه بود از جوانی با دولت‌های استبدادی و ملامهای ریاکار و سالوس دشمن بود و بدون ملاحظه و پروا در منابر و مجالس از خطاکاری‌ها و ستمگری‌های آن‌ها،

سخن می‌گفت و این دو طبقه را سرچشمه فساد و بدبختی ایران می‌دانست. به همین جهت روحانیون او را به اتهام بابی بودن تکفیر کردند و دولتی‌ها او را جمهوری‌خواه دانسته و نسبت به او ستمگری‌ها کردند و هرگاه اهمیت شخصی و خانوادگی او در کار نبود، در همان ایام او را چون سایر آزاد مردان از میان می‌بردند.^۷

شیخ‌الرئیس پس از عزیمت به عثمانی و برخورداری از حمایت سلطان عبدالحمید و مدح او، چون نهایتاً امپراطور عثمانی را چنانکه تصور می‌کرد، نیافت به ایران بازگشت و این بار پس از توقف کوتاهی در تهران راهی شیراز شد و برای چند سال در این شهر رحل اقامت افکند و به ترویج اندیشه‌های خویش پرداخت. نگرانی برخی از علمای شیراز از بسط افکار او، به خصوص نگرانی میرزا ابراهیم محلاتی مجتهد منتقد شیراز باعث شد تا وی به تکفیر شیخ‌الرئیس پرداخته و او را ناگزیر به ترک این شهر کند.^۸ شیخ‌الرئیس از شیراز راهی اصفهان شد، اما در این شهر نیز با واکنش علماء مواجه گردید و عذرش خواسته شد. شیخ حسن انصاری علت مخالفت علمای اصفهان با شیخ‌الرئیس را حمایت اهل هوس از او نوشته است.^۹ ظاهراً مراد از این جماعت کسانی هستند که به افکار و اندیشه‌های این شاهزاده قاجار علاقه نشان داده و خواستار اجرای اندیشه‌های او بوده‌اند. با آغاز فعالیت‌های سیاسی مشروطه‌خواهی در تهران، شیخ‌الرئیس نیز به تلاش پرداخت و گاه در ماه رمضان در مسجد خیابان ری به منبر می‌رفت و تلویحاً و تصریحاً از اندیشه‌های آزادی‌خواهی دفاع می‌کرد. بنا به گزارش ملک‌زاده او یکی از اعضای نه نفری کمیته انقلاب بود.^{۱۰} پس از بازگشت علماء از مهاجرت صغری، شیخ‌الرئیس به تشدید مخالفت خود با عین‌الدوله پرداخت و چون اتابک در اندیشه دستگیری و تبعید وی افتاد. شیخ‌الرئیس به سفارت عثمانی پناه برد و در آنجا تحصن گزید.^{۱۱} با تعهد اتابک به سفارت عثمانی در منع تعقیب شیخ‌الرئیس او به تحصن خویش خاتمه داد^{۱۲} و مجدداً در آستانه مهاجرت کبری به فعالیت پرداخت.

پس از صدور فرمان مشروطیت، مرگ مظفرالدین شاه و سلطنت محمدعلی

شاه و بروز تضاد میان شاه جدید با مشروطه‌خواهان، شیخ‌الرئیس دست به فعالیت‌های گسترده‌ای علیه محمدعلی شاه زد. با آغاز استبداد صغیر، شیخ‌الرئیس دستگیر شد و همراه ملک‌المتکلمین، صور اسرافیل و بهبهانی و طباطبائی به مجلس باغشاه منتقل گردید. وی چه به هنگام دستگیری و چه پس از انتقال به مجلس، کتک فراوانی خورد و شکنجه شدیدی دید^{۱۳}. شاید اثرات همین فشارهای باغشاه و از همه مهمتر ناتوانی وی در مقاومت برای تحقق اندیشه‌هایی که او برای آن‌ها همواره با هیجان سخن می‌گفت، باعث شد تا در زندان باغشاه شعری برای محمدعلی شاه سروده و با سوگند دادن شاه به حق خویشاوندی. آزادی خود را طلب کند^{۱۴}.

تعلق شدید شیخ‌الرئیس به آزادگی، اصلاحات سیاسی و اجتماعی در میان مسلمین و اعتقاد راسخ وی به ضرورت تجدید اندیشه دینی باعث شد تا وی به سال ۱۳۱۲ قمری، رساله اتحاد اسلام را نوشته و ضمن تبلیغ این تفکر، آرمان‌ها و اندیشه‌های حکومتی خود را نیز در قالب آن مطرح سازد. این اندیشه‌ها را به اختصار می‌کاویم.

۱- ریشه‌های ضعف مسلمین و حاکمیت اسلامی

با آغاز دوره جدیدی از پیوند غربیان با ایران در صدر دوره قاجار و در شرایطی که به عکس روابط دوره صفوی، تعادل نسبی میان فرهنگ و تمدن اروپایی با ایران به دلیل دستاوردهای انقلاب بازرگانی و صنعتی مغرب زمین، به سود اروپائیان تغییر یافته بود. مردم کشور ما و خصوصاً دولت‌مردان و علماء خواه ناخواه با تحولات عدیده ممالک غربی مرتبط شدند، جاذبه‌های سیاسی و اقتصادی و بعضاً دینی ایران و در رأس تمام آن‌ها اهمیت استراتژیک کشور ما، در شرایط تشدید رقابت‌های استعماری و تمرکز آن‌ها در آسیا ایجاب می‌کرد که تعداد قابل توجهی از سیاستمداران، مستشاران نظامی، سیاحان و هیأت‌های مذهبی، روانه ایران گردند و در راستای منافع کشور خویش و یا تأمین هدف‌های فرهنگی و مذهبی خود به مطالعه، تحقیق، جمع‌آوری اطلاعات و تبلیغ و تبشیر مبادرت ورزند. حضور فزاینده نمایندگان عدیده اروپا در ممالک

اسلامی و از جمله ایران در صدر دوره قاجاریه و تشدید تعاملات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در دوره ناصری باعث شد تا از یکسو اروپائیان در روند مطالعات خویش، به نقد برخی از ایرانیان در ممالک اروپایی و مشاهده توسعه سیاسی و اقتصادی و صنعتی اروپا شکوکی تدریجی در اذهان ایشان نسبت به برخی از احکام و فرامین دینی پدید آمد و در شرایط تشدید شکوک، گاه منجر به نفی توانمندی اسلام در راهبری و هدایت فرهنگی و تمدنی مسلمین گردد. به دلیل تالو خیره‌کننده فرهنگ و خصوصاً دستاوردهای تمدنی غرب، در همان آغاز رویارویی ایرانیان با مغرب زمین و ابتدای تکوین جریان تحقیر ارزش‌های فرهنگ ایرانی توسط برخی نویسندگان اروپایی، شاهد واکنش‌های دفاعی فوق‌العاده محدودی در زمینه دفاع از ارزش‌های ملی هستیم. غالب ایرانیانی که در کسوت مأمور سیاسی و یا ایرانیانی سیاح از ممالک اروپایی دیدار کرده‌اند. به ستایش غرب و دستاوردهای تمدنی آن پرداخته‌اند، اما به مرور ایام و با فرا رسیدن اواخر دوره ناصری، وقتی آن حیرت اولیه، برای برخی از ایرانیان، جای خود را به تحلیل تعلق و مبتنی بر خویشتن باوری داد، تدریجاً نوشته‌هایی در بررسی خردمندانه فرهنگ و تمدن غرب پدید آمد. بی‌گمان خویشتن باوری خردمندانه که سیدجمال در این راستا ارائه کرد، عامل بسیار مؤثری در تحلیل خردمندانه غرب، در میان برخی از نویسندگان ایرانی بود.

پیش از آغاز این دوره از برخورد عقلانی و دور از افراط و تفریط با غرب، نخستین واکنش‌های فرهنگی در قالب تألیف، با نقد نوشته‌های مبلغینی اروپایی در ایران شروع شد که ناظر به دفاع از اسلام و رد شبهات مطروحه از سوی آن مبلغان علیه اسلام بود. نوشتن این ردیه‌ها تنها به علمای شیعی ایران اختصاص نداشت. حتی دولت‌مردانی چون میرزا عیسی قائم مقام بزرگ نیز خود را موظف به نوشتن چنین ردیه‌هایی دانسته و در این زمینه قلم زدند.^{۱۵} محور اصلی این ردیه‌ها را دفاع از نبوت پیامبر اسلام، کمال دین مبین و خاتمیت آن و نیز نقد شبهات هانری مارتین، یا پادری تشکیل می‌دهد.

«سیف الامه و برهان الملّه» اثر ملا احمد نراقی، «رساله نبویه» تألیف آقا

محمد علی کرمانشاهی، اثبات نبوت پیامبر اسلام، نوشته میرزا محمد ابراهیم حسینی شیرزای، «ارشاد المضلین فی اثبات نبوة خاتم النبیین» و دهها رساله دیگر که اینها مشتق از آن خروار به شمار می‌روند.^{۱۶} گوشه‌ای از تلاش‌های فکری و دینی علماء و نویسندگان صدر دوره قاجاریه را در دفاع از اسلام در مقابل تعرضات فرهنگی مسیحیان نشان می‌دهد. کوشش در راه دفاع از اسلام در مقابل شبهات مسیحیان، حتی پس از دوره ناصری و به روزگار مظفری و اواخر دوره قاجاریه نیز ادامه یافت. رساله خطی ارزنده «بستان الحق» از مؤلفی گمنام کوششی است در دوره مظفری^{۱۷} و نیز رساله: «ازاله الادهام فی جواب ینابیع الاسلام»، نوشته احمد بن علی بن محمد کاظم شاهرودی خراسانی، که به سال ۱۳۴۴ تألیف شده حاکی از استمرار این تلاش در ادوار بعدی است.

با واکنش خردمندانه سید جمال در مقابل تلاش‌های فرهنگی استعمارگران اروپایی و نگارش آثاری در دفاع از اسلام و رد برخی اظهارات مسیحیان، به تبع وی شاگردان و همفکران سید نیز ضمن پیگیری اندیشه‌های اساسی اسلام و رد اظهارات مسیحیان، به تبع وی شاگردان و همفکران ضمن پیگیری اندیشه‌های اساسی او در زمینه اتحاد اسلام، به تناسب بحث به نقد و رد برخی از شبهات مسیحیان نیز مبادرت می‌کردند. شیخ‌الرئیس یکی از همین نویسندگان است که با عنایت به ضرورت دفع برخی از شبهات مطروحه، پیش از ارائه بحث اصلی خویش درباره اتحاد اسلام، خود را موظف به بحث در زمینه اثبات یا بیان کمال دین اسلام و معرفی اصل ثابت آن، یعنی توحید، می‌کند. بحث او در این زمینه، پیش از آن که استدلالی و اثباتی باشد، خطایی است شیخ‌الرئیس هدف اصلی خویشان را از طرح این بحث مقدماتی، «بجز اعلائی کلمه اسلام و احیای دین حضرت خیر الانام» ندانسته «و سخن جز به رضای الهی نمی‌گذارد انما نطمعکم لوجه الله تا خطوط شعب اسلامیه و دایره دینییه را به نقطه ما به الاشتراک و مرکز ما به الاتفاق، التقای وصله دهد و قلوب موحدین را در جلب وفاق و سلب نفاق، ابتغای وسیله کند.»^{۱۸}

خلاصه بحث‌های خطایی او در ادعای کمال دین اسلام و اساس آن چنین

است:

- اگر به چشم بی‌طرفی به اسلام نگریسته شود. معاینه خواهد شد که اساس دین مقدس اسلام، در اعلا پایهٔ متانت و استحکام و اقوم شرایع است و احسن ودایع و مناسب با ترقیات فطرت‌ها و طبایع:

- تا فلک اطلس را دوران باشد و ملک اقدس را طیران، کامل‌تر از اسلام پدیدار نخواهد آمد که آرایش همه عالم و آسایش عموم امم را کفایت و کفالت تواند کرد و قاطبهٔ بنی‌آدم را به مسلک صلاح و منسک فلاح هدایت و دلالت تواند بود؛

- خداوند در جهت تشریح شرایع، رقمی به صورت محو و ترقین نکشیده و با انزال شریعت تازه نسخ و بدا را مراد نداشته، بلکه به اقتضای طبابت و اقتضای اصابت، هر زمان نسخه جدیدی ارائه کرده تا آن که حکمت بالغه و رحمت سابقه حضرت احدیث، مهر خاتمیت در انگشت مبارک جناب احمدی نهاد:

- اصل ثابت و اساس راسخ این دین پاک، همان کلمهٔ طیبیهٔ توحید است:

- شگفت این که امی معلم کتاب و حکمت شد و مدرس صحف عصمت، پیامبر آئینی آورد در نقطه توسط کمال و در خط حقیقت اعتدال.

- میزان صدق جناب رسالت‌آب را صحبتی روشن‌تر و برهانی نمایان‌تر از قرآن کریم و متانت شرع قویم نیست:

شیخ‌الرئیس در ادامه همین سخنان و در بیان کمال دین اسلام، مدعی می‌شود که امروز بعضی از دول سایزه و ملل کافره، به درک حقیقت اسلام نایل آمده و به امضای ادامه شریعت اسلامی تن داده‌اند، می‌دانیم که این ادعا و حتی ادعای شکل‌گیری تمدن اروپائی از اسلام، اندیشهٔ رایج در دوره ناصری است. برخی چون ملکم خان با طرح این ادعا^{۱۹}، در اندیشه خنثی‌سازی مقاومت داخلی بودند، و برخی نیز چون علمای مشروطه‌طلب، به راستی عقیده داشتند که بسیاری از آنچه غریبان دارند، مأخوذ از شریعت اسلامی است. خصوصاً نظام مشروطه.^{۲۰}

شیخ‌الرئیس می‌نویسد:

«واضح‌تر بگوییم: اگر هوشمندان و نظم‌پسندان که از ذوق تدین طرفی نبرده‌اند و از شوق تمدن حرفی می‌زنند، اتفاق آراء کنند و اجماع شورا بر وضع قانونی نافع و دستوری جامع که حافظ حقوق عباد باشد و حامی حدود بلاد، آنجا فهمشان طائب شود و سهمشان صائب (که) با اصلی اطهر موافق افتد و مطابق آید. زیرا عقول جزئیه، فروع عقل کل و فروع انسراج منیر است، و تا از فطرت سلمیه اصل، به عارضه فعل بعدالوصل تبدیلی روی نداده «فطره الله التي فطر الناس علیها» عقل سلیم و شرع قویم از یک صلب ببرابند و از یک بطن برادر، «کلما حکم به العقل، حکم به الشرع» چنانکه امروز بعضی از دول سایره و ملل کافره، پس از قرون عدیده که در حجاب تعصبات شدید بوده‌اند و به قانون ملکوتی دین پیغمبر صلی الله علیه و آله واقعی نمی‌گذاشتند، مقتضیات و احکام اجباریه طبیعت، آنان را به اجراء و امضای برخی از اوامر شریعت مکلف مجبور کرده «و ذلك ما کنت عنه تحید» همچون ممنوعیت شرب مسکرات، ام الخبائث و المنکرات و تجویز طلاق با ناسازگاری اخلاق و دوام نشوز و شقاق و معذوریت در ختنه و غیر ذلک.»^{۲۱}

مولف، پس از دفع چند شبهه، از شبهات مطروحه در جامعه خود، مانند قانون قصاص اسلامی، و مسئله حجاب که در کنار بحث از مسئله اخیر، به ضرورت تعلیم نسوان و پیشنهاد تأسیس دارالصنعه‌ها و بازارهایی که هر دو طرف بیع و شری، زنان باشند. به تذکر بحث جبر و اختیار در میان مسلمین می‌پردازد.^{۲۲} همان بحثی که به دلیل گستردگی طرح آن در جوامع اسلامی، سید جمال‌الدین اسد آبادی نیز به بحث درباره آن کشانده شد و مقاله قضاء و قدر آن را در عروة الوثقی نوشت و نشان داد که انحطاط مسلمین ربطی به این باور ایشان ندارد.^{۲۳}

بحث در شیوه شبهه حدوث و قدم قرآن کریم و فرقان عظیم، می‌دانیم که لااقل در روزگار خلافت مأمون، زمینه‌ساز بحث‌های گسترده و متعاقب آن شکل‌گیری دوره مشهور به محنت قرآن گردید و تعدادی از مخالفان معتزلیان را

به زندان و کام مرگ افکند، یکی از بحث‌های دیگری است که شیخ‌الرئیس متعرض آن گشته و آن را در کنار بحث جبر و اختیار یکی از مباحث مضری می‌شمارد که مسلمین را از پرداختن به امور اصلی باز داشت و ضعف و انحطاط آنان را به دنبال آورد. به اعتقاد شیخ‌الرئیس، مسلمین در انحراف خود از بحث در باب دانش‌های قرآنی و توجه به حدوث و قدم آن، حکم کسی را داشتند که پس از دریافت شمشیری از یک سپه‌سالار برای ستیز علیه دشمنان، قصد اصلی از دریافت شمشیر را فراموش می‌کند و به بحث درباره این مطلب می‌پردازد که آیا آهن شمشیر جدید است یا قدیم^{۲۴}. روند فزاینده سلطه ملل کافره بر ممالک اسلامی و قلت عکس‌العمل علمای شرع، نکته‌ای است که اندیشه شیخ‌الرئیس را به خود جلب کرده است. بنابراین در درون بحث از ریشه‌های ضعف مسلمین با توجه دادن به ریشه‌های قرآنی نفی سبیل کفار، به علماء هشدار می‌دهد که چرا این بحث را از وجود ذهنی به وجود عینی مبدل نمی‌سازند و در راستای هدایت جامعه به نفی سبیل کفار و حرکت عملی خویش، کاری نمی‌کنند. می‌نویسد:

«در موقعی که تیرهای سه‌پهلوی آسودگان سایه «ضل ذی ثلث شعب» بر پیشانی کلمه توحید می‌آید، باید به آیه «و لا تقولوا ثلثه انتهوا» معنا کاربرداری و اعمال کرد و نه لفظاً صیغه‌سازی و اعلال. از مساعی مشکوره و مجاهدات مشهوره علمای اعلام و دانشمندان اسلام تشکر داریم که در بیان آیه مبارکه «و لن يجعل الله کافرین علی المومنین سبیلاً» افکار عمیقه به کار برده‌اند و فروغ دقیقه اثبات نموده‌اند و راه‌های علمی از نفی سبیل، گشوده‌اند. اما این نکته را نباید از نظر دقت دور کرد که این حکم چرا از وجود ذهنی به شهود عینی نمی‌آید، و مثل کلام نفسی، مقام درسی دارد و ثمره شخصی؟ الیوم جمیع سبیل کفار بر مؤمنان باز است و دست و زبان تطاولشان دراز. بر خلاق فرمان خدا، کفر اسلام را حجر کرده و به انواع تذلیل، زجر می‌کند. آیا حکمی که ذخیره خاطر ارباب علوم و معارف است، و سپردن متون و حواشی کتب و صحائف است و در حکم بشر معطله، تا کی باید به میدان نیاید و صورت فعلیت و تحقق ننماید؟ در حالی که مستأصلانه می‌بینیم هیأت مسلمه را ملل کافره به چشم ذلت و پستی

و نظر زیر دستی نگاه می‌کنند و عزت ایمانی ما هم در حجاب ملکوتیست نه در عنوان ملکی. و همه روزه جزیه می‌دهیم و فدیة می‌خواهند و حقوق و حدود حوزه اسلام را لگدکوب تضييع و تغلب می‌کنند. ما را در مجالس افاست و مدارس افادت، حدیث «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» به مشرب تقطویه و مذهب سیبویه طرح مذاکره است و مسرح مناظره.^{۲۵}

به اعتقاد شیخ‌الرئیس، در چنین شرایطی که دشمن بی‌محابا می‌تازد و همه روزه جزیه می‌دهیم و فدیة می‌خواهد و علماء در حوزه‌ها به بحث‌های نظری توجه تام دارند و از وظایف سیاسی غافل، تنها راه تجدید عزت مسلمین و کسب اقتدار و دفع تقار از میان مسلمین، اتحاد اسلام است که همه مفاسد را اصلاح می‌کند.

شیخ‌الرئیس ادامه می‌دهد که یکی دیگر از عوامل ضعف مسلمین، «فتن اسلامیة و محسن دینیة» دخول اصطلاحات فلاسفه و مطالب حکمت یونانیان در معارف اسلامی و نیز ظهور متصوفه و اصحاب الکشف و المعرفه است. سرایت آن دانش‌ها به اندیشه علمای اسلام سبب شده است تا ایشان، کلام روان و بیان سهل و قرآن را در عبارات پیچیده، در آورند و قرآن را از درجه فهم مردمی که برای آنان نازل شده است، به قله رفعت اندیشه‌های فلسفی و حکیمانه که به هدف نزول قرآن توجه نداشته و به بازی با الفاظ شادند، بنشانند. بحث فلسفی در حقیقت روح و حرکت جوهریه از جمله همین مباحث نادرست و ناصوابی است که برای زندگی مسلمین هیچ راهی به روشنایی اجتماعی نمی‌گشاید. می‌نویسد:

«حرف در این است که آمیزش اصطلاح خصوصی علمی با معارف دین عمومی رسمی، خلاف حکمت و صواب است و آیین مقدسه را از بساطت و سادگی بیرون می‌آورد. لهجه حدیث یا قرآن به وجهه خیالات حکمای یونان نازل نشده اگرچه در اصل، ترجمه فلسفی از یونانی به عبری درجه خدمتی به توسعه علوم و اطلاعات شده، ولی بایستی مسلکی قدیم اتخاذ شود که کلمات الهیه از اختلاط و ارتباط با اصطلاحات فنیة تقدیس شود و به عنوان اختصاص

به تذکره و تدریس آید، نه این که حق و باطل بهم ریخته و آمیخته و فراوان شبهه‌انگیز شود.^{۲۶}

محاربات داخلهٔ مسلمین از صدر اسلام تاکنون، یکی دیگر از علل ضعف مسلمانان بوده است. به اعتقاد شیخ‌الرئیس، اعراب در مبادی ارتحال حضرت رسالت، که به رنگ‌آمیزی صبغه‌الله، یک رنگ و متحد‌الخیال بودند و «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم»، چون هنوز از تشنهٔ حبیبه زمان ظهور به شراب ظهور سرگرم بودند توانستند از متن خار مگیلان و از سایه سنگ خارا و از روی خس‌ها برآیند و بدون عشق به لباس حریر و ماء غیر، به قوت آن سکر حلال «سقامم ربهم» تاج کاووس بوده، کمر کیخسرو برگرفته و خیمه زربفت پادشاهان را سرنگون سازند. اما چون در میان ایشان، قوت معنویت برافتاد، «دین از دایره سادگی بیرون نهاد و سیرت خلافت به صورت سلطنت تبدیل یافت و خلفای زمان، با سعه ملک و دعه مال، غافل از عاقبت و مال، به آسایش در قصور و مغانی به الحان مثالث اغانی مشغول شدند» و به جلب زخارف پرداختند. «لاجرم مفتوحات و مرنوعات اسلامیة که از اثر فاعلیت دین بود و بس واپس گرفته منکوس شد و کلمهٔ فتح معکوس گشت و تاکنون قوت کفر روزافزون است و قدرت دین در هبوط و تنزل بما کسبت ایدیهیم»^{۲۷}

مقاله بصیرتین با حضرت علی و سرکشی معاویه نخستین سنگ‌های بنای اختلاف در میان مسلمین و زمینه‌ساز سقوط اقتدار مسلمین بودند. علیرغم حق حضرت علی در خلافت، آن حضرت در طول خلافت خلفای اولیه، به عنوان مشاور و دلسوز با ایشان به مشورت و گفتگو می‌نشست. حتی سخنان او با آن همه انحرافات عثمان نیز «افشای نصیحت بود، نه افشای فضحیت». با پایه‌ریزی بنای اختلاف در قرن اول هجری، مسلمین تدریجاً وحدت خویش را نهادند و تبدیل به دو گروه شیعه و سنی شدند. دو گروهی که جز دانایان و عقلای ایشان، بقیه به یکدیگر به چشم مغابرت و بینویت می‌نگریستند و می‌نگرند. با این زمینهٔ اختلاف در قرون قدیمه، در ازمنهٔ جدیده نیز اختلاف سلاطین مسلمان نیز مزید بر علت گردید اینان «دین را سرمایه دنیاداری کرده، هر چه توانستند فتاوی

موضوعه و روایات مجعوله از طرفین تشهیر شده و رنگی در جامه معتقدات عمومی کردند که به صابون حکمت و آب معرفت برده و سترده نمی‌شود.»
 شیخ‌الرئیس علیرغم این سخن اخیر، به عنوان اعتقادی اساسی برای چاره اختلاف و ضعف مسلمین و تجدید اقتدار ایشان، باز هم سخن و توصیه سید جمال را در ضرورت اتحاد برای حاکمیت و اقتدار، تکرار می‌کند و تنها چنین اتحادی را دوی زخم‌های عمیق جهان اسلام و مسلمین می‌داند. به اعتقاد او از آنجا که دو سلطنت عثمانی و قاجاری، قدرتمندترین، قدرت‌های دنیای اسلام هستند، کام اصلی در اتحاد را باید همان‌ها بردارند. در باب وضع اسفبار مسلمین زمانه خویش می‌نویسد:

«امروز هیأت اسلام و هیکل دیانت را به نظر دقت، مثل بدن مدقوق می‌بینم که حرارت غریبه، تشبث به اعضای اصلیه و رطوبت طلیه کرده است که اندک طراوت حیات و نداوت زندگی از او می‌رود، و به تدریج چفاف و ذبول می‌آید و تا آخرین نفس، نگاه‌داران و سرپرستان از تکلم و تبسم او امید زندگی‌ها و برزندگی‌ها دارند. نمی‌خواهم به صورت تصریح و تشریح، صدق این مثل را ممثل، و این مسأله را بلاطراف مسجل نمایم، همین قدر عرض می‌کنم فقط وقایع غریبه و اتفاقات عصریه را ملاحظه بفرمایید که چقدر از حقوق اسلام و حدود دین و نفوذ شرع و رونق آیین تضییع شده است، و شوکت کلمه حقه و عظمت شعایر محترمه از میان رفته است. صورت عقبات آینده را هم از آینه زمان حاضر خواهیم دید. ترسم این سیل دمامد بکند بنیادم.»^{۲۸}

پس چاره چیست؟ پاسخ او به این پرسش همان اتحاد اسلامی است که سید جمال مطرح می‌ساخت. این اندیشه اگرچه در بنیادهای آن و حتی در شکل و قالب نیز از اندیشه‌های اسدآبادی متأثر است، اما دارای ویژگی‌های متمایزی نیز هست. به همین جهت آن را مستقلاً بررسی می‌کنیم:

۲- اتحاد اسلام، ضرورت‌ها و روش‌ها

قانون‌مندی نظام هستی و تولد ضروری نتایج از مقدمات و گردش امور جهان بر بنیاد روابط علی و پیوند اسباب و مقدمات، باوری است که تمام علمای

مسلمان، خصوصاً علمای متأثر از حکمت نظری و خردگرا به آن باور دارند. به اعتقاد ایشان، بدون انقطاع رابطه دائمی حضرت خلق با مخلوقات و آفریده‌های خویش و بی‌آنکه رابطه وجود و موجود با واجب الوجود با لذات و مبدأ فیضان دائمی متقطع گردد و «یدالله مغلوله» باشد، تصرف خالق در هستی و ظهور هر پدیده با تقدیر و ترتیب مقدمات و واسطه‌های فیض همراه است و پروردگار تمام امور را با اسباب خاص آن جریان می‌بخشد. ابی‌الله آن تجری‌الامور باسبابها.

نقد اندیشه تفسیر فلسفی از مقوله‌های قرآنی و اصول دین، از سوی شیخ‌الرئیس، مانع از آن نشده است تا او، تفسیر فلسفی و کلامی از چگونگی تصرف خداوند در جهان هستی و پیوستگی سببی و علی از حدوث حادثات را انکار نموده و یا از بهره‌گیری آن‌ها در تبیین اندیشه‌های سیاسی خود و بحث اتحاد اسلام، سرباز زند.^{۲۹} او به اتکای همین باور عقلی و تعمیم آن به قلمرو حکمت عملی و سیاست مدن، تأکید می‌کند که تجدید اقتدار حاکمیت مسلمین، رفع نفاق و اختلافات در میان آنان و جلوگیری از انحلال کامل فرهنگ اسلامی و نیز یگانه راه ممانعت از غلبه کامل قدرت‌های اروپائی به ممالک اسلامی، تحت عنوان و شعار تمدن و یا به تعبیر وی. «با نام نامی تمدن» متحد شدن مسلمین با تمهید مقدمات واجب و ضروری آن است. می‌نویسد:

«چاره و تدبیری که در اعاده صحت و ازاله علت و احیاء و ابقای ملت به کار آید و رفع این مرض مزمن را تعهد بتواند کرد، جز این نیست که دو دولت قویمه و دو ملت عظیمه (یعنی ایران و عثمانی)، در زیر سایه مسعود و ظل ممدود، رایت ملکوت «لا اله الا الله محمد رسول الله» تجدید مؤاخات کنند و توکید مصافات و تلافی و تدارک مانات و دفع و رفع آفات.»^{۳۰}

بی‌گمان شیعیان و اهل سنت، هر کدام در مذاهب خویش، اصول خدشه‌ناپذیر و مسلمی را قائل بودند که جزمیت در آن اصول، مانع نظری مهمی در راه تحقق اتحاد اسلامی، میان شیعه و اهل سنت به شمار می‌رفتند. عدول از این اصول نه معقول بود و نه ممکن. شیخ‌الرئیس با وقوف به این حقیقت و بدون آن که در تئوری اتحاد اسلام، انحلال آن اصول و یا عدول از آن‌ها و یا مخدوش

شدن کلیت یا جزئیت آن‌ها را خواستار باشد، هم به اشتراکات جدی و کارساز اعتقادی شیعه و سنی توجه می‌دهد و بنیادهای وحدت را بر آن اصول اساسی مشترک پیشنهاد می‌کند و هم عواقب استمرار پراکندگی دولت‌های اسلامی هشدار داده و تأکید می‌کند که:

«اضمحلال و فَنای هر دو دولت و استقلال و بقای هر دو دولت، ملازمه قهریه دارند. امروز زورق اهل حق شکسته و شراع شرع گسسته، بایست در سفینه النجاه اتفاق نشست و از گرداب یلا و ابتلای به اقامیم ثلاثه (اشاره است به مسیحی بودن قدرت‌های استعماری زمانه) که اقالیم سته و سبعة را احاطه کرده است.»^{۳۱}

شکی نیست که در شرایط طرح این پیشنهادات برای اتحاد، حتی زمینه‌های مردمی چنین اتحادی وجود نداشت تا چه رسد به زمینه‌های حکومتی و سیاسی و بین‌الدولی. کارشکنی‌های خارجی را در این باب نادیده می‌گیریم. گرچه گاه عامل بنیادین ممانعت از گسترش اندیشه وحدت مسلمین بودند. برای فقدان زمینه‌های ذهنی این اتحاد، در میان شیعیان، همین کافی است که به عدم تحقق این آرمان‌ها و استمرار سیاست تکفیر و تخفیف و توهین هر دو جریان به یکدیگر توجه کنیم. سیاستی که همچنان با قوت در متن اندیشه عوام و حتی برخی خواص رسوخ دارد.

فقدان شرایط عینی برای اتحاد دولت‌های اسلامی و ملت‌های مسلمان، مانع از توجه به ارزش تئوریک اندیشه وحدت مسلمین در قالب حکومتی متمرکز نیست. فراموش نکنیم که یکی از عوامل فراهم شدن زمینه‌های عینی، همین طرح تئوریک اندیشه‌ها است. شاید بتوان گفت که علیرغم، معرفت سید جمال و تمام رهروان اندیشه اتحاد اسلامی، و از جمله شیخ‌الرئیس به فقدان زمینه‌های عینی، آنان تلاش گسترده خود را با انگیزه تبلیغ تئوری خود، جهت زمینه‌سازی نظری و علمی پی می‌گرفتند.

گفته شده است که اندیشه وحدت ایران و عثمانی، که خواهیم دید در تئوری شیخ‌الرئیس به معنی انحلال حکومتی در حکومت دیگر نیست، در عمل به

انحلال ایران در درون قدرت عثمانیان می‌انجامید، این نکته‌ای است که خصوصاً با عنایت به جایگاه سیاسی امپراطوری عثمانی و سلطنت درجه دوم قاجاریه سخت قابل عنایت است، اما بعید نیست که به فرض اعتقاد طرفداران اتحاد اسلام، به آن انحلال، آنان از انحلال ملموس و بسیار خطرناک دیگری بیمناک بودند و آن عبارت بود از انحلال ممالک اسلامی، تمام یا بعضی از آنان در درون امپراطوری سرمایه‌داری سلطه‌طلب اروپا. انحلالی که برای هند پس از شورش ۱۸۵۷ و نیز برای تمام خان‌نشین‌های ترکستان و حوزه شرق دریای مازندران، پس از جنگ‌های کریمه و امضای معاهده شوم آخال، اتفاق افتاد. این همه جز آن قراردادهای تلخی بود که در آغاز قرن سیزدهم به ایران و عثمانی تحمیل شد و به موجب معاهدات ترکمن‌چای و بخارست قسمت‌های وسیعی از مناطق شمالی ایران و عثمانی، برای همیشه ضمیمه خاک امپراطوری روسیه گردید.

به هر حال، علیرغم صعوبت و پیچیدگی واقعیات، شیخ‌الرئیس، سخت به اتحاد ایران و عثمانی به عنوان گام نخست و ضروری اتحاد تمام دولت‌های اسلام و ملل مسلمان باور داشت. او در تحریرص به این اتحاد و چنانکه گفتیم بدون اعتقاد به عدول از اصول نظری اختلاف، به نتایج مفید عملی این اتحاد توجه می‌داد و اقدام پیامبر را در اتحاد با اهل کتاب، علیرغم تضادهای اساسی در شالوده‌های عقیدتی، سیره‌ای قابل اتباع می‌شمرد و می‌نوشت که:

«سوال می‌کنم: جهات مابه‌الاشتراک این دو طایفه از موحدین (ایرانیان و عثمانیان) با اتحاد در اصول دین بیشتر است یا جهت جامعه اهل کتاب با ملت مسلمة؟ موجبات مصلحت، حضرت رسالت را مجبور و معذور کرد که به ملاحظه وقایع از شرر مشرکین و ضرر اهل کین، به جامعیت کتاب، یهود و نصارا را دعوت کرد و تا یک درجه اظهار یگانگی و وحدت «تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم»^{۳۲}

ذکر سیره حضرت علی (ع) در رابطه با خلافت خلفای اولیه و بیان داستانی که در این زمان بیان آن حضرت و همسرش فاطمه زهرا گذشت، شاهد دیگری بر امکان اتحاد، با حفظ اصول و بر بنیاد مصالح مسلمین و دولت اسلامی است.

شیخ‌الرئیس آن داستان را به نقل از ابن ابی‌الحدید، چنین آورده است:

«روزی زهره زهرا (س) طلوعی شد و با خاطری تافه به بالین علی (ع) شتافت. ملامت آغاز کرد و در شکوی باز، که با این قهرمانیت و قدرت که تراست چرا قیام به حق خود نمی‌فرمایی و با سوابق اختصاصی و امتیاز، در زاویه تقاعد خزیده‌ای و از مقاله اولویت، اقاله سکوت ورزیده، که نه از شیر لرزیده؟ در اثنای این مکابره، صدای تکثیر اذان، شرف بخشای اذان شد. علی (ع) فرمود: «یا فاطمه ابقای این صورت کبریائی و اعلائی این صیت خدایی را خواهانم. پای به دامن صبر کشیده، تیغ در غلاف می‌کنم که اگر در چنین موقع برخلاف برخیزم، فتنه‌ای برانگیخته شود که آبروی اسلام ریخته خواهد شد.»^{۳۳}

۳- روش‌های عملی اتحاد سیاسی ایران و عثمانی و ضرورت‌های آن

فساد روابط دیپلماتیک و آلودگی گسترده دیپلمات‌ها و نیز سیاست ناشناسی این دست‌اندرکاران سیاست در آن روزگار، بر شیخ‌الرئیس پنهان نبود. او که مجتهدی متوقف در مدرسه و منبر نبود و همانند دردمندانی چون خود، به قصد افزایش معرفت در پرتو لمس واقعیات و نیز تبلیغ اندیشه‌های خود، رنج سفر را بر آرامش حضر بر خود می‌خرید، به خوبی می‌دانست که دیپلمات‌ها در چه جایگاهی از توانمندی برای زمینه‌سازی اولیه اتحاد و توجیه ثنوری او قرار دارند. به همین جهت نیز به عنوان نخستین گام برای حصول به اتحاد سیاسی ایرانی و عثمانی نوشت که:

«چه باید کرد؟ نخست به وسیله میثاقی درست، بین دو پادشاه دین پناه، توکید مؤاخات شود و تجدید موالات و این معاهده را به گفتگوی سیاسی و حرف‌های سمعی و قیاسی مقایسه نتوان کرد که غالباً توسط سفرای حیل‌ساز دولت ملت برانداز، به موقع مذاکره و امضاء می‌رسد و از مقوله نازک‌کاری‌های و مکاری‌ها دول متجابه نباشد که در آن حالت که به خون یکدیگر تشنه‌اند، به سلامتی یکدیگر باده می‌نوشند و هورا می‌کشند. بلکه محضر این مرابطه روحانی و معاهده ایمانی را حضور روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدانند و در تحت شجره مبارکه توحید، اصل‌ها ثابت و فرع‌ها فی‌السماء بیعت رضوان را

اعاده کنند و خدمت ایمان را اراده.»^{۳۴}

برای اجتناب از تطویل، توصیه‌های بعدی و ضرورت‌های ناشی از این گام نخست در اندیشه شیخ‌الرئیس را به شرح زیر تلخیص می‌کنیم:

- متعاقب اتحاد سیاسی ایران و عثمانی، لازم است تا سایر امرای اسلامی که از تبعیت دولتین بیرون و امارت مستقله یا حکومت محدوده مشروطه دارند، به وسایل صحیحه، از این اتحاد مقدس اطلاع داده و با آن همراه کنند:

- جهت تنویر افکار عمومی، در مکه معظمه / خطابه‌ها و اعلانات شود و اوراق مطبوعه به السنه متعدد در ایام تشریق، نشر و تفریق گردد:

- از سوی دو دولت توحید، به علمای شیعه و سنی بدون تفاوت احترام گردد:

- در دو کشور ایران و عثمانی، علماء و فقها که حجج اسلام و ثقات مسلمین‌اند و بالاستحاق در ودایع دینیه، مطاع و امین می‌باشند، اندیشه‌های خود را معطوف به این اتحاد سازند یعنی:

اولاً: عموم تبعه دولت اسلامی را تشویق کنند که حفظ ناموس و شرف دولت متبوعه و سلطنت حاضر را با عنایت به خاطر سلطه بیگانگان، مورد توجه قرار دهند و بدانند که با بروز آشفتگی در هر کدام در مملکت بیگانگان به بهانه اعاده امنیت یا حفظ تبعه و رعیت و به وسیله حمایت مأمورین سفارت و تأمین طرق تجارت، اگر هیچ وسیله و دسیسه نباشد، به نام نامی تمدن، پای دخالت مصلحانه در امور داخله می‌گذارند.^{۳۵} (تکیه از ما است).

ثانیاً: دائماً در جهت افزایش اطلاعات لازمه سیاسی و اجتماعی خود اقدام کنند و بدانند که اقتدار مسلمین در پرتو استقلال دولت اسلامی دوام و استمرار خواهد داشت، نه در سایه حریت و آزادی.^{۳۶}

در اواخر عهد ناصری و بنا به گزارش تلویحی شیخ‌الرئیس، در عتبات گروهی از عوام شیعه، که از فشارهای دیرینه بر حجاج شیعی در فغان بودند و تمام تلاش‌های گذشته، حتی فشارهای نادرشاه افشار نیز نتوانست، اوضاع را به سود اینان و حریت شیعه در انجام فرایض دینی تغییر دهد. نوشته‌هایی علیه مضایق موجود می‌پراکندند و از ضرورت آزادی انجام فرایض دینی سخن می‌گفتند. در

همین هنگام نیز «مقالات سطحیه فرنگی مشربان هم ذخیره قلوب شده که کار ملکی ربطی به امر عقاید و دخلی به دین ندارد و گمان می‌کنند که در سایه شوم حریت ملعونه که شرک شرک و دام افک است، می‌توانند اجرای مراسم دینیه کنند، بی‌خوف و تقیه باشند.»^{۳۷}

شیخ‌الرئیس، با عنایت به این گرایش‌هایی که به اعتقاد او نهایتاً به نفع حریت فرایض دینی حل و فصل نمی‌شد. بلکه با توسل به اصل و حریت، بنای کنائس و میخانه‌ها، موجه می‌گردید. سخت به آن تلاش‌ها و محتوای تصنیفات مذکور می‌تازد و در این راستا، به نفی آزادی برای استمرار اتحاد توصیه نکرده، بلکه حریت را ملعونه شرک شرک و دام افک می‌خواند. در ضرورت حفظ اقتدار قدرت‌های موجود در ممالک اسلامی و ضرورت حمایت از آن‌ها با توجه به تهدیدات خارجی تردیدی نیست، حتی در تأخر ارزش آزادی نیز در شرایط خطرات خارجی شکی وجود ندارد، اما شگفت این است که شیخ‌الرئیس، با آن توصیف‌های منفی از آزادی و اطلاق شرک و دام افک به آن، توجه ندارد که با فقدان آزادی، امکان ترویج هر اندیشه‌ای، حتی همان اندیشه‌های خودش نیز منتفی است. او توجه ندارد که آزادی اگر نه یک حقیقت، که حداقل مصلحتی است که هرگز هیچ حقیقتی نمی‌تواند آن را تحدید کند و به حوزه تعطیل کشاند، چرا که با تعطیل آن بر بنیاد هر مصلحت تمام حقیقت در تهدید قرار می‌گیرد. حتی حقیقت دفاع آزادانه از دین.

علیرغم مخدوش بودن اندیشه ضد آزادی شیخ‌الرئیس، اندیشه‌ای که قبل از هر چیز امکان ترویج عقاید او را از میان برمی‌دارد، اعتقاد دیگر به او ضرورت حمایت و تقویت دولت‌های موجود در ایران و عثمانی، عقیده‌ای است شایسته تأمل و حتی مقرون به صواب.

در باب فساد همه جانبه سلطنت‌های عبدالحمید و ناصرالدین‌شاه، هیچ تردیدی وجود ندارد. اما مگر نه این است که دو قدرت استعماری روس و انگلیس، خصوصاً قدرت اخیر الذکر در اندیشه تضعیف هر چه بیشتر این دو سلطنت بودند. بدیهی است اگر در این سیاست تضعیف مستمر، نفعی برای

انگلیسی‌ها وجود نداشت، آنان در این مسیر گام نمی‌زدند. وانگهی با سقوط این قدرت‌های فاسد، زمینه تکوین کدام قدرت مقتدر در ایران و عثمانی وجود داشت. آنان که پس از افول ستاره قدرت عبدالحمید و ناصرالدین‌شاه، بر کرسی اقتدار نشستند، چه فسادی را از میان بردند. پس از اندیشه جلب حمایت مردم از این قدرت‌ها، نه به معنی سلامت آن سلطنت‌ها است و نه به معنی، انکار ضرورت تحولات مثبت در حکومت‌های ایران و عثمانی، بلکه سخن بر سر فراهم کردن معقول زمینه‌های تحول و ملاحظه عواقب تضعیف قدرت‌های موجود، در شرایط فقدان آن زمینه‌ها، آن هم به هنگامی است که اولاً قدرت‌های استعماری به آن سیاست افزایش تضاد ملت و دولت علاقه نشان می‌دادند. ثانیاً خود آماده فراهم شدن شرایط مطلوب برای بلعیدن این ممالک بودند.

به گمان ما، شیخ‌الرئیس، با عنایت به همین واقعیات و در شرایطی که او سئیز با استعمار را نسبت به ستیز علیه استبداد، اولویت می‌داد. در انتقاد به کسانی که تضعیف سلطان عثمانی را برای اجرای مراسم دینی و سقوط وجه تذکره رو به تزاید، طلب می‌کردند نوشت که:

«دیگر از این دقیقه آگاهی ندارند که در ظل دیانت پادشاهان اسلام، حرمت و شوکت شعایر برقرار و پایدار است و این همه تعین و تزیین و رونق شکوه در عبادتگاه و زیارتگاه این امت مسلمه در پرتو استقلال و استقرار دولت اسلامی، دوام و استمرار دارد. خدای ناکرده این مواقع مطهره که به قرائت سوره برائت از ارجاس و انجام امم مشرکه پاک است، اگر حساب‌ها پاک شود و گریبان اسلام چاک، آن وقت هر شریفی وضع خواهد شد و هر شیخی در حکم رضیع»^{۳۸}

شیخ‌الرئیس، با غفلت از پوسیدگی قدرت آل عثمان در روزگار سلطنت عبدالحمید، با این تصور که به این سلطنت اقتدار بخشد، در ادامه همان اندیشه ضرورت تقویت سلطنت اسلامی و با ارجاع به سیره امام حسن مجتبی در سکوت در مقابل تعرضات معاویه، روش حضرت امام رضا در مقابل مأمون و دعای حضرت سجاد در حق مرابطین دستگاه خلافت اموی و نیز سیره سید رضی و سید مرتضی در همکاری با خلافت عباسی تأکید می‌کرد:

«الیوم منافع مشروعه و مقاصد مقدسه علمای اعلام و اساطین اسلام عموماً در این است که سلطنت علیه عثمانی را به نظر مرجعیت ملاحظه فرمایند، خاصه ذوات فائضه البرکات که در نواحی متبرکه و مشاهد مبارکه عراق عرب اقامت دارند، و از روحانیت و نور امنیت آن مواطن فیض و مسکن فوز و اماکن فلاح، استمداد و استفاضه کرده و آن نقاط قدسیه را مرکز روح تشیع نموده و افتدۀ چهارده میلیون نفوس شیعه، «تهوی الهیم»^{۳۹}.

۴- نظام آرمانی و الگوی حکومتی شیخ‌الرئیس برای ممالک

سنی‌نشین و سرزمین عثمانی

شیخ‌الرئیس، علیرغم اعطای آن مقام مرجعیت سیاسی به سلطان عثمانی، بار دیگر و بدون آن که به ناهماهنگی عملی سخن خود توجه داشته باشد، تصریح می‌کند که در اصلاح مسلک یگانگی و اصلاح جنگ‌های خانگی، ضرورت دارد که سلطان عبدالحمید و ناصرالدین شاه، به منزله یک شاه و یک ماه دیده شوند. او متعاقب این سخن آرمان‌گرایانه و با محتوای سراسر تضاد و ناهماهنگی، متذکر می‌شود که «این سخن ذیلی دارد که خیلی دامنه‌اش وسیع است.» آنگاه به اختصار پیشنهادهای را عنوان می‌کند که همان‌ها اصول سیاسی حکومت آرمانی او را برای مملکت عثمانی و تمام ممالک سنی‌نشین روشن می‌سازد. او این اصول را از بنیادهای اعتقادی فقه اهل سنت و باورهای موجود در اندیشه سیاسی سنیان بیرون کشیده و ارائه می‌کند. به موجب آن اصول و به مقتضای اولی الامر بودن سلطان عثمانی و جواز ریاست عالیه اولی الامر بر حکومت و دیانت، سلطنت مشترک سلطان عثمانی بر امور دنیوی و اخری، حکم خلافت را خواهد داشت. از دیدگاه شیخ‌الرئیس، این فرمانروایی که بر دین و دنیای مردم مسلط می‌شود، باید بداند که علت مبقیه خلافت و سلطنت او حفظ شعایر دین است. به فرض ناگزیری دولت از قواعد شریعت، آن هم به حکم مقتضیات قهریه، ضروری است تا به آن تخلف کلاه شرعی و لباس دینی» پوشانده شده و «به میدان اجراء» آورده شود!^{۴۰}

می‌بینیم که بنیادهای اندیشه سیاسی شیخ‌الرئیس و رویکرد آغازین آن به

بحث قدرت حاوی مصلحت دنیای اسلام است. اما او در انتها به شناسایی و تبلیغ نظامی متمرکز که تبلور جباریت در آن قطعی است. آن هم با جایگاه دینی سلطان، کشانده می‌شود. این ضعف را نمی‌یابد در استبدادگرایی شیخ‌الرئیس دید، فقدان معارف سیاسی در جامعه او و نیز نزد خود وی، همچنین باور او به ادعای دروغین سلطان عبدالحمید، اساس این رویکرد نهایی او است. شیخ‌الرئیس درست به دلیل اعتماد به وعده‌های سلطان عثمانی بود که در انتهای طرح خود در تثبیت قدرت او می‌نویسد:

«امروز نقداً آنچه وسیله دلخوشی قاطبه مسلمین و جالب انظار عقلای روی زمین است. سرمشقی است و حفظ حرکتی است که اعلیحضرت شوکت مآب، سلطان عبدالحمید، خانی ثانی، احیاءکننده دولت عثمانی برای ترقی دین و دنیا به مقام خلافت عظمی نشان می‌دهد. این سلطان منوالفکر صائب رأی، یگانه ملجاء اهالی اسلام، و در این اندیشه است که کلمه مسلمین را به نقطه توحید آرد و اختلاف داخله را مرتفع سازد و نمایش سلطنت اسلامی را به صورت حکومت روحانیه و خلافت راشده بنماید.»^{۴۱}

گرچه شیخ‌الرئیس، در زمان خود برای این باورها، همراهی نداشت، جز طرفداران قلیل اتحاد اسلام، نیز اگرچه هیچکدام از علمای شیعه، این باورها وی را به جد نگرفتند، اما می‌دانیم که چه در ایران و چه در عتبات علمایی و حتی مراجعی وجود داشته، که اقتدار فزونتر سلطان عثمانی را برای ممالک اسلامی مفید می‌دیدند و به همین جهت، در قالب تلگرافی‌هایی به سلاطین عثمانی، که در آن فضای تعصب، شگفت می‌نمود. در برخی مسائل جهان اسلام به ایشان التجاء می‌بردند. مرحوم اخوند خراسانی سرشناس‌ترین مرجع این داوری است که از چنین اقداماتی را سراغ داریم. این گرایش خراسانی، به سیاست انگلیس و روس در تضعیف یک مملکت اسلامی ربط داشت و هوشیارانه بود.^{۴۲} خراسانی یک بار نیز همراه مازندرانی مجتهد همفکر و همراه خود اعلامیه‌ای پراکنده و از ضرورت اتحاد ایران و عثمانی حمایت کرد.^{۴۳}

نظام آرمانی شیخ‌الرئیس و الگوی حکومتی او در جوامع شیعی

دیدیم که شیخ‌الرئیس در رویکردهای استراتژیک و در قلمرو طرح‌های کلی، علیرغم تضادهایی که در متن رهنمودهایش وجود دارد. در کلیت، سخنان روشنی دارد و در ارائه الگوهای حکومتی برای عثمانی‌ها، به چاه ویل نظام‌های توتالیتر در می‌غلطد. او با اذعان به تفاوت ساختار فرهنگی جوامع سنی مذهب با جوامع شیعی، بی‌آنکه متوجه نقض الگوی حکومت متحد و متمرکز خویش در ممالک اسلامی باشد. همانند تلاشش در جهت ارائه نظام مطلوب برای جامعه عثمانی، برای جامعه شیعی ایران نیز الگویی پیشنهاد می‌کند. شیخ‌الرئیس به این الگو در یرتو باورهای شیعه و واقعیات موجود در جامعه ایران می‌رسد. مطابق با روای شیعه، «پادشاه شیعه کائناً من کان نمی‌تواند خود را امام المسلمین بداند و مفترض الطاعه بخواند.»^{۴۴} از سویی، شیخ‌الرئیس به حق استمرار کشاکش میان قوه سلطنت و قدرت روحانی را که از سوی این دومی، تنها در قالب سلبی جلوه می‌کرد و رویکرد اثباتی و ایجابی برای الگوی مطلوب نداشت، به زبان مملکت می‌یافت. توصیف از او نتایج این تضاد جالب است. می‌نویسد:

«راست گوئیم علمای ملت در جلسهٔ نکذرتند و وزرای دولت در خلستیهٔ تحیرند. علما را قدرت کامله به اجرای تحقیقات دبنیه نیست، واشریعتا می‌گویند. حکام و عمال دیوان، دخالت سلسلهٔ روحانی را مانع پیشرفت مقاصد خود می‌بینند. فریاد وادولتا می‌زنند، شاید حکمران مملکتی وصول مالیات پس افتاده و تأمین طرق و تنظیم امور و ثغور و آسایش جمهور را به رحلت یا عزلت نافذ القول تعهد می‌کند و قول می‌دهد. یا علمی پرهیزکار که از چاره‌جویی بیچارگان خود را عاجز می‌بیند، یا بعضی مداخله‌های صوری را جائز نمی‌داند. برای مردم ظالمی و عزل حاکمی ختم انعام می‌گیرد و طلسم صدر اندر صد پر می‌کند و وصول اجل محتوم و یوم الوقت المعلوم را انتظار می‌کشد. اهالی دیوان اگر نفسی می‌کشند و اجرای هوسی می‌کنند، در ظلّ ظلیل اختلاف و نزاعی است که میانهٔ این سلسله محترم لازم‌الوقوع است و دائم‌الحصول اگرچه متمتعین ایمانیان برخلاف آرزوی دیوانیان، شیران خدا و مشیران هدی و متحد

الخیالند، ولی غالباً مغرورین را به عبای معلّمی و عصای مرصعی می‌نوازند و کار دیگران را می‌سازند و آثار موحشه‌ای که بر تعارض این دو قوه ملکوتی و ملکی اتحاد و امتزاج واقعی و حقیقی پیدا نکند، کار دین و دولت عاقل و باطل خواهد بود و همه سعی‌ها بی‌حاصل.^{۴۵}

در مقابل سیاست علماء در تضعیف دولت، دولت‌مردان نیز به واکنش و نیز با اعتقاد به ضرورت حذف قدرت روحانی، به تبعیت از سیاست پطر کبیر و دیگر سلاطین اروپائی که راه و رسم جدایی دین و سیاست را پیش گرفتند، «استقلال دولت را در اضمحلال شریعت» تصور می‌کردند. حاصل چنین جنگی پایان‌ناپذیر، توقف مملکت بود از حرکت در مسیر توسعه و شکوفایی همان بقایای استعدادهایی که از زیر بارهای گران دیگر، جان به سلامت برده بودند.

شیخ‌الرئیس با توصیف دقیق این تضادها و به عنوان راه‌حلی برای خروج از این بن‌بست سیاسی و دینی است که طرح حکومتی خویش را مطرح می‌سازد. به موجب این طرح:

۱- مرجع اعلم، با برخورداری از حق نیابت عامه و وکالت‌نامه، حکومت موجود را مورد تأیید قرار داده و به آن رنگ حکومت عادلّه خواهد داد:

مجوز شرعی این تأیید ضرورت حفظ بیضه اسلام و حوزه دین است. همانند حضرت داود که با رتبه نبوت، خود را از انتخاب سلطان ظاهری و سانس عساکر بی‌نیاز ندید و طالوت را به حکم آسمانی به سلطنت برگزید.

۲- به دنبال تأیید سلطنت توسط اعلم و علماء «از لوازم امتزاج این قوه و شرط الزام حصول نیایح منظوره است که علماء و اهالی شریعت، در مشاورات مهمه و حل و عقد امور دولتی داخل باشند».^{۴۶}

طرح کلی شیخ‌الرئیس، در حقیقت ناظر به تأسیس حکومتی دو قطبی و تکرار الگوی حکومت صفویه، یعنی حکومتی است که در آن ریاست عالیّه مملکت، از سوی علماء مقبولیت کلی دارد و در آن حکومت، علماء نیز ولایت امور شرعیّه را عهده دارند. شیخ‌الرئیس، در انتهای بحث خود در ارائه این طرح، متذکر می‌شود که: «صورت تربیبات این شکل مطبوع مشروع، کتابچه

مخصوصی می‌خواهد ولدی الاقتضاء به قلم خواهد آمد.» آخرین بحث شیخ‌الرئیس، پیشنهاد تأسیس انجمنی است روحانی در شهرهای مقدس، به نام ترقی اسلام و گسترش آن در سایر ممالک ایران، این انجمن که فتنه‌آمیز نیست و انحلال به نظام دولتی نداشته و رخنه‌ای در مقاصد حکومتی ندارد، باید تأسیس آن را در کلیه ممالک اسلامی تبلیغ کند و به عنوان یکی از اقدامات خود داعیان و مبلغینی را با دستورالعمل معین، به ممالک خارجه، خصوصاً آفریقا و چین بفرستد و به تبلیغ اسلام بپردازد. مخارج این مبلغین باید از وجوه اعانه اسلام تأمین گردد.^{۴۷}

یادداشت‌ها:

۱. بامداد می‌نویسد که شیخ‌الرئیس وصیت کرده بود که در مشهد دفن گردد. اما وقتی قصد انتقال جنازه او را به خراسان کردند. فرزند آخوند خراسانی، که شیخ‌الرئیس را به دلیل ناسزاگویی به آخوند خراسانی، دشمن می‌داشت، پیغام می‌داد که در صورت انتقال جنازه مشهد، دستور خواهد داد تا آن را آتش بزنند. شرح حال رجال ایران، جلد دوم تهران، زوار، ۱۳۴۷، ص ۴۲.
۲. دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، جلد اول، تهران، عطار، فردوسی ۱۳۶۱، ص ۹۹.
۳. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، تهران، علمی، ۱۳۵۶، ص ۱۶۸.
۴. شیخ‌الرئیس، اتحاد اسلام، ص ۴۴.
۵. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۷۱۵.
۶. بامداد، پیشین، ص ۴۲.
۷. ملک‌زاده، پیشین، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.
۸. پیشین، ص ۱۶۹.
۹. انصاری، حسن، تاریخ اصفهان نصف جهان، به اهتمام جمشید سروشیار، اصفهان، مشعل، ۱۳۵۸، ص ۱۰۸ - چرچیل نوشته است که شیخ‌الرئیس تا سال ۱۹۰۳ در اصفهان بود. چرچیل، فرهنگ رجال قاجاریه، ترجمه غلام‌حسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۰۹.
۱۰. ملک‌زاده، پیشین، ص ۲۴۳.
۱۱. ظهیر الدوله، علی، خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار، تهران، جیبی، ۱۳۵۱، ص ۹۰.

۱۲. کتاب آبی جلد اول به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، جلد دوم، ۱۳۶۳، ص ۹.
۱۳. ظهیر الدوله، پیشین، ص ۳۹۴.
۱۴. حیات یحیی، جلد دوم، ص ۳۳۴.
۱۵. نگاه کنید به گزارش تألیف آن در: دنبلی، عبدالرزاق، مآثر السلطانیه، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۱۴۶ مکرر.
۱۶. برای آگاهی از تمام این رسائل و کتاب‌ها، بنگرید به: تهرانی شیخ آقا بزرگ، الذریعه جلد دهم بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۱ق، ص ۲۱۴ - ۲۱۵.
۱۷. بستان الحق، توسط یکی از علمای شهرستان‌ها، به سال ۱۳۲۴ تألیف شده و فاقد انجام است.
۱۸. شیخ‌الرئیس قاجار، ابولحسن میرزا، اتحاد اسلام، به کوشش صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۹.
۱۹. ملکم خان، روزنامه قانون، شماره هفدهم ص ۱ شماره ۲۶. ص ۲ شماره ۲۹، ص ۴.
۲۰. در رسائل مشروطه خواهان که به دنبال حرمت مشروعه از سوی مشروعه خواهان نوشته شده، این ادعا بکرات آمده است.
۲۱. اتحاد اسلام، ص ۱۵.
۲۲. اتحاد اسلام، ص ۲۳.
۲۳. اتحاد اسلام، ص ۶۴.
۲۴. اتحاد اسلام، ص ۲۴.
۲۵. اتحاد اسلام، ص ۲۶ - ۲۵.
۲۶. اتحاد اسلام، ص ۲۶.
۲۷. اتحاد اسلام، ص ۳۱ - ۳۲.
۲۸. اتحاد اسلام، ص ۳۷.
۲۹. نگاه کنید به بحث‌های مندرج در اتحاد اسلام ص ۳۶ - ۳۵.
۳۰. اتحاد اسلام، ص ۳۸.
۳۱. اتحاد اسلام، ص ۳۹.
۳۲. اتحاد اسلام، ص ۳۹.
۳۳. اتحاد اسلام، ص ۳۳.
۳۴. اتحاد اسلام، ص ۴۱.
۳۵. شیخ‌الرئیس، نمونه کشورهای را که به این بهانه‌ها تصرف شدند، یکی مصر می‌داند که

- انگلیسی‌ها آنجا را تصرف کرد. جاخوش کردند و دیگری ترکستان که توسط روس‌ها به تصرف در آمد. اتحاد اسلام، ص ۴۴.
۳۶. اتحاد اسلام، ص ۴۶ - ۴۲.
۳۷. اتحاد اسلام، ص ۴۶.
۳۸. اتحاد اسلام، ص ۲۶.
۳۹. اتحاد اسلام، ص ۳۸.
۴۰. اتحاد اسلام، ص ۳۹.
۴۱. اتحاد اسلام، ص ۵۰.
۴۲. نظام‌الدین زاده «م». الف، هجوم روس‌ها به ایران و اقدامات علمای دین، بغداد، ۱۳۳۰ق، ص ۱۱۱.
۴۳. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش علمای مقیم عراق. تهران. امیرکبیر، ج دوم، ۱۳۶۴. ص ۹۹ و ۱۰۹.
۴۴. اتحاد اسلام، ص ۵۱.
۴۵. اتحاد اسلام، ص ۵۱.
۴۶. اتحاد اسلام، ص ۵۳.
۴۷. اتحاد اسلام، ص ۵۴ - ۵۵.
- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی